
نگاهی به قواعد حفظ جان
رهبر مومنین توسط خدا
فرعون
ایا می تواند
به موسی
قتل
برسانند؟
حجت الاسلام و المسلمین
محمد سعادتمند
بسیج دانشجویی
دانشگاه های
تهران بزرگ

فرعون زمانه‌ی **امیرالمؤمنین** و **سیدالشهدا** توانست موسای زمان را به قتل برساند[۱] اما فرعونِ زمانه‌ی **خاتم الانبیاء** و حضرت **موسی** بن عمران نتوانست. **نه تنها نتوانستند بلکه فرعون، رامسس دوم خودش توسط تیر غیبی خدای عزیز در دریا غرق شد و به قتل رسید**[۲] و فرعونِ زمانه خاتم المرسلین، یعنی ابوسفیان بن حرب توسط **رسول خدا** منکوب شده و مجبور شد تمام ضوابط **پیامبر را بپذیرد.**[۳]چه رمزی در این میان نهفته است که همه فراعنه زمان‌ها، توطئه قتل رهبر مؤمنین را طراحی می‌کنند اما برخی موفق و برخی ناکام می شوند؟چرا **خدا** می‌خواهد رهبری از رهبران جبهه حق، **حسین بن علی علیه‌السلام** را قتیل ببیند [۴] ولی اجازه نمی‌دهد یهودیان بنی نضیر، رهبری دیگر یعنی **حضرت محمد مصطفی** را ترور کنند؟ [۵]چه می‌شود که **خدا** به دل رسول خدا می‌اندازد که **از موقعیتی که در تیررس یهودیان است سریع تر فاصله بگیرد**[۶] یا به دل یکی از درباریان مومنِ فرعون -حزقیال- می‌اندازد **که رأی فرعون را بزند و او را از کشتن موسی منصرف کند**[۷] ولی به دل **امیرالمؤمنین** نمی‌اندازد که آن روز در تیررس یهودیِ نفوذی، ابن ملجم مرادی[۸] قرار نگیرد و به مسجد کوفه نرود یا چه می‌شود که به دل یکی از درباریان یزید نمی‌اندازد که رای یزید را زده، او را از کشتن **حسین علیه‌السلام** منصرف کند؟

[۱] در نگاه قرآن و عترت، کلمه فرعون اسم عامی است که بر مصادیق مختلف در زمان‌های گوناگون صدق می‌کند. به عنوان مثال "وَ كَانَ فِرْعَوْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ" عنوانی است که امام صادق علیه‌السلام بر معاویه بار کرده است.(الکافی، ج۴، ص۲۴۳)

[۲] فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ بالاخره، او و سپاهیانش را گرفتیم و به دریای خروشان ریختیم. بله! او مستحق هر سرزنشی بود.سوره ذاریات، آیه ۴۰

[۳] داستان وساطت عباس بن عبدالمطلب برای بخشیده شدن ابوسفیان پس از فتح مکه را در المغازی (واقدی)، ج۲، ص۸۱۷ ببینید

[۴] پس از آنکه محمد حنفیه از ابی‌عبدالله می‌پرسد چرا قصد خروج از مدینه را دارید ایشان در پاسخ می‌فرماید: رسول خدا را در خواب دیدم که فرمود خدا می‌خواهد تو را کُشته ببیند.أتاني رسول الله ص بعد ما فارقتك، فقال: يا حسين أخرج فإن الله قد شاء أن يراك قتيلا.اللهوف، ص۴۰

[۵] رسول خدا به قلعه بنی نضیر رفت تا غرامت دو نفر را به آنها بپردازد. آنان نیز عمر بن جحاش یهودی را آماده کردند تا ایشان را ترور کند. خدای متعال رسول‌ش را باخبر می‌کند و ایشان به سرعت از قلعه بیرون می‌آید.بحارالانوار، ج۲۰، ص۱۶۴

[۶] يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللهَ وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
مومنین! نعمت خدا به خودتان را فراموش نکنید: همان وقت‌هایی که دشمنانتان، برای نابودی اسلام، قصد دست‌درازی به شما داشتند؛ ولی خدا شرّشان را از سرتان کم کرد. مراقب باشید [اگر می خواهید باز هم شرشان از سرتان کم شود] خدا و دستورات و سنت‌هایش را مراعات کنید [و یادتان باشد که] مؤمنان باید فقط به خدا توکل کنند.سوره مائده، آیه ۱۱

[۷] سوره غافر، آیات ۲۶ و ۲۸

[۸] برای مشاهده برخی روایات اهل بیت علیهم‌السلام در زمینه یهودی‌بودن ابن‌ملجم مرادی به این آدرس‌ها مراجعه فرمایید: ۱. الخرائج (راوندی)، ج۱، ص۱۸۲ ۲. بحارالانوار، ج۴۲، ص۲۸۴ و ۳. تاریخ مدینه دمشق(ابن عساکر)، ج۴۲، ص۵۵۴

۱ سنت خاص الهی برای خنثی کردن توطئه فرعون ها

خدای متعال در آیه ۱۱ سوره مائده وقتی از برطرف شدن خطر ترور رهبر توسط یهودیان بنی نضیر سخن می‌گوید (فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ- خدا شرّشان را از سرتان کم کرد) بلافاصله بعدش می‌فرماید: "وَ اتَّقُوا اللَّهَ" (مراقب باشید [اگر می خواهید باز هم شرشان از سرتان کم شود] خدا و قواعدش را مراعات کنید) "وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ". [۱]

باید این دو سرفصل مطرح‌شده در آیه مفصلا گفتگو شود:

۱. تقوای الهی در خنثی کردن توطئه‌های دشمنان در آسیب رساندن به جامعه و رهبر مومنین دقیقا یعنی چه؟

۲. توکل مؤمنین به خدا در وقت خطر و تهدید دشمنان چه شکل و قالب و محتوایی دارد؟

ابتدا به سوال اول بپردازیم:

مگر **خدای قوی** چه سنت‌هایی برای ناکار کردن دشمن دارد؟ مگر او چه مکانیزم خاصی در عالم تعبیه کرده که فعال‌کردن آن مکانیزم توسط بندگانش باعث می‌شود انواع توطئه‌های دشمنان خصوصا "به‌قتل‌رساندن **رهبر مومنین**" خنثی شود که در این آیه به ما تاکید می‌کند آن مکانیزم را رعایت کنیم؟

پاسخ این سؤال در آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره فتح گنجانده شده است: بیعت مردم با رهبر: "إِذْ يُبايِعُونَكَ"

چه بیعتی؟ اصحاب **پیامبر** می‌گویند **رسول خدا** از مردم بیعت گرفت که کسی فرار نکند و همه تا آخر مبارزه با دشمنان پای رهبرشان بمانند: إِنَّمَا بَايَعَهُمْ عَلَى أَنْ يُقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ وَلَا يَفِرُّوا. [۲]

این بیعت چه خاصیتی دارد؟ اولین‌ش خنثی‌شدن توطئه‌های دشمنان است: كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ. خدا نمی‌گذارد طراحی هایی که علیه لشکر شما کردند محقق شود و قتل رهبر مؤمنین همیشه جزو مهم ترین طراحی‌هایشان بوده است.

[۱] ترجمه: (و یادتان باشد که [مؤمنان باید فقط به خدا توکل کنند.)
[۲] بحارالانوار، ج۲۰، ص۳۳۰

۲ لحظه خاصی که امت باید حواسش جمع باشد

مگر این **بیعت** مردم با **رهبر** چیست که **خدا** را وارد صحنه نبرد می کند و او شرّ مشرکین را از سر **مؤمنین** کم کرده و نمی‌گذارد **رهبرشان** را از آن‌ها بگیرند؟نزدیک‌ترین تعبیری که در **قرآن** مطرح شده و شرحی بر این اصطلاح است مفهوم ضمیمه‌شدنِ (تَحَیّز) گروه عظیمی از مردم (فئةٍ) به **رهبر** است که دست **رهبر** را در محکم‌ترزدن دشمن بیشتر باز می‌کند. این را **خدای شکست‌ناپذیر** در آیه ۱۶ سوره انفال به ظرافت بیان کرده است: مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ ... مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ...وقتی خطری **رهبر** را تهدید می‌کند امت‌ش نباید او را تنها بگذارند و باید دائما به او ملحق شوند تا هم او و هم دشمنانش ببینند که **رهبر مؤمنین** در کنار خود امت و جمعیتی پابه‌کار دارد. این همان رمزی است که قرآن کریم مطرح می‌کند تا مردم را به صحنه حمایت از **رهبر** بکشاند.مردم **سیدالشهدا** را ببینید! آنها که با وجود علاقه شدید به **رهبر**، هیچگاه با او بیعت نکردند و در لحظات خطر، جز عده‌ی کمی، خود را به او نرساندند.امتی که **رهبرش** را آنقدر دوست دارد که طبق نقل‌های مختلف تاریخی از آمدن **حسین بن علی علیه السلام** به مکه خوشحالی شدیدی به آنها دست می‌دهد [۱] و صبح و شب دور او حلقه زده و از محضر پربرکت‌ش استفاده کرده، [۲] پای صحبت‌های شیرین‌ش نشسته و لذت می‌برند. [۳] اما به او در لحظات خطر ضمیمه نمی‌شوند و در مسیر **کربلا** همراهی‌ش نمی‌کنند.چرا؟ چون هریک از دوست‌داران و طرفداران **رهبر** مانعی دارند و آن مانع نمی‌گذارد در هنگامه خطر همراه **امام‌شان** شوند.یکی از طرفداران درجه یک **رهبر**، چون تحلیل خودش از میدان را از تحلیل‌های امامش واقع‌بینانه‌تر می‌داند با او در هنگام خطر همراه نمی‌شود مثل **محمد حنفیه** [۴]یکی دیگر چون بیش از حد دنبال رعایت اتقان در تجهیز لشکر است زمانِ همراهی را از دست داده و از **رهبر** جا می‌ماند مثل یزید بن مسعود نَهْشَلی [۵]یکی دیگر در لحظه‌ای که دسترسی به خود **رهبر** وجود ندارد، به جای ملحق‌شدن به نماینده و کارگزار **رهبر**، از نزد خود تدبیری دیگر می‌کند و توفیق ملحق‌شدن به خود **رهبر** هم از او سلب می‌شود مثل **مختار ثقفی**. [۶]

یکی دیگر...

یکی دیگر...

[۱] و دخل الحسين إلى مكة ففرح به أهلها فرحا شديدا و جعلوا يختلفون إليه بكرة و عشية
الفتوح (ابن اعثم)، ج۵، ص۲۳

[۲] واختلف الناس إليه فكانوا يجتمعون عنده حلقا حلقا.اخبار الطوال، ص۲۲۹

[۳] فَعَكَفَ النَّاسُ عَلَى الْحُسَيْنِ يَفِدُونَ إِلَيْهِ وَ يَغْدُونَ عَلَيْهِ وَ يَجْلِسُونَ حَوَالَيْهِ، وَ يَسْتَمِعُونَ كَلَامَهُ
البدايه و النهايه (ابن كثير)، ج۸، ص۱۶۲

[۴] حمزه بن حمران به امام باقر علیه السلام از تخلف محمد حنفیه در همراهی با سیدالشهدا سوال می کند. امام نیز با بیانی کنایی می فرماید: "خبری به تو می‌دهم ولی بعد از این مجلس، دیگر در مورد آن سوال نکن. سیدالشهدا به بنی هاشم نامه‌ای کوتاه نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم هر که با من همراه شود شهید است و هرکه از همراهی من تخلف کند قطعا به پیروزی نمی‌رسد: مَنْ تَخَلَّفَ عَنّی لَمْ يَبلُغِ الفَتْح."مثیر الاحزان (ابن نمای حلی)، ص۳۹
قبل از این نامه، گفتگویی میان محمد حنفیه و امام شکل می‌گیرد که محمد، طرح خود برای پیروزی را به امام پیشنهاد می‌دهد.
ر.ک: اللهوف، ص۳۹

[۵] یزید بن مسعود پس از اینکه نامه امام به او رسید شروع کرد به توجیه و اقناع قبیله‌های سعد و بنی تمیم برای همراهی با امام. اما آنقدر در تجهیز لشکر مشغول شد که وقتی لشکر، آماده حرکت از بصره به سمت کوفه شد خبر شهادت امام به او رسید: فلما تَجَهَّزَ للخُروج إلى الحسين بَلَغَه قَتْله.
الملهوف (سید بن طاووس)، ص۱۱۳

[۶] وقتی خبر قیام مسلم، هنگام ظهر به مختار رسید او سریعا پرچمی برافراشت و به سمت کوفه حرکت کرد ولی وقتی موقع نماز عشاء به کوفه رسید که ۴ هزار نفر یار مسلم او را تنها گذاشته بودند. مختار وقتی با نیروهای ابن زیاد روبرو شد به جای اینکه خود و یارانش را هر طوری شده به مسلم برساند و از او کسب تکلیف کند، تدبیر کرد و سریعا زیر پرچم عَمرو بن حُریث، فرمانده انتظامی عبیدالله در کوفه نشست. وقتی او را شناختند و نزد عبیدالله آوردند، به مختار گفت: تو برای یاری مسلم آمدی! مختار انکار کرد ولی عبیدالله با چوب دستی‌اش به صورت مختار کوبید و دستور داد او را به زندان بیاندازند. ابن زیاد به مختار گفت به خدا قسم که اگر عمرو بن حُریث به نفع حرف تو شهادت نمی داد همینجا گردنت را می‌زدم. مختار تا پس از شهادت امام در زندان بود.
تاریخ طبری، ج۵، ص۵۶۹ و ۵۷۰

۳

چه شد که ولی تنها ماند؟

بیعت مردم با **رهبر** در جنگ جمل را مقایسه کنید با ایام قبل از ترور **رهبر**، **امیرالمؤمنین علیه‌السلام**.مردمی که با یک سخنرانیِ کوتاه در کوفه از نماینده **رهبر** یعنی **امام حسن علیه السلام**، به **رهبرشان** ملحق شدند چه می‌شود که ۳ سال بعد، درخواست‌های شخص **رهبر** را بی‌پاسخ می‌گذارند و به او ضمیمه نمی شوند؟وقتی **امام مجتبی علیه السلام** در مسجد کوفه فقط چند جمله در مورد شرایط خاص کشور و عدم پایبندی طلحه و زبیر به هیچ قاعده و قانون و قراردادی توضیح داده و از نیاز **رهبر** به حضور مردم در صحنه خبر می‌دهد، پاسخ مردم به او اجابت زبانی و عملی این دعوت است: فَسامَحَ النّاسُ و أجابوا و رَضوا به. [۱] و دوازده هزار نفر [۲] از لشکر ۲۰ هزار نفره‌ی **حضرت امیر** در جمل را شکل می‌دهند.اما به سه دلیل تاب‌آوری مردم **امیرالمومنین** در طی ۴ سال بکلّی از بین رفت :

۱. جنگ‌های طولانی و پی‌درپی تحمیل‌شده بر حکومت **مؤمنین** [۳]: مثلا **امیرالمؤمنین** در جنگ **صفین** می‌خواست با پذیرش آتش‌بس‌های متعدد و فرستادن تیم‌های مختلف مذاکره به سمت شامیان [۴] زمان بیشتری به افکار عمومی شام بدهد تا دست از جنگ بکشند اما سپاهیان خسته‌ی **امیر** به او می‌گفتند: ما زن و بچه هایمان را چندماه است در کوفه گذاشته و آمده‌ایم در این بیابان‌های اطراف شام که اینجا را **وطن** خود کنیم؟! [و معطل بنشینیم تا آنها حمله کنند تا بعد ما جوابشان را بدهیم؟] به ما اذن جنگ بده تا کار این نامردها را یکسره کنیم. [۵]**نضر حارثی** می‌گوید در مهم‌ترین شب **صفین (لیلة‌الهَریر)** سه روز پشت سر هم دو لشکر **۱۰۰** هزار نفره با هم گلاویز بودیم. روز اول، تیرها تمام شد و نیزه‌ها شکست. تا فردا صبحش هم شمشیرها کج شد و از کار افتاد. کار جنگ به جایی رسید که خاک به صورت هم می‌پاشیدیم و تن همدیگر را گاز می گرفتیم. لحظاتی از جنگ **صفین** گذشت که دو لشکر، دیگر توان حمله‌کردن به صف مقابل را نداشتیم و از خستگی جلوی هم ایستاده بودیم و نفس‌نفس می‌زدیم و حمله نمی‌کردیم. [۶]

در **لیلة‌الهریر (شب غرّش)** چندین وقت **نماز** گذشت و دو سپاه نمی‌توانستند **نماز** با رکوع و سجود بخوانند بلکه همگی مجبور بودند در حین جنگیدن و با ایماء و اشاره **نماز** بخوانند. [۷]

۲. جنگ روانی دستگاه معاویه در ارائه تصویری جنگ‌طلب از **رهبر مؤمنین**: [۸]نفوذی‌هایی همچون اشعث بن قیس در امتداد این جنگ روانی، دوگانه زندگی یا جنگ را در لشکر **امیرالمؤمنین** پایه گذاری کردند. وقتی **یاران** راستینِ **امیرالمؤمنین** مثل **اشتر** و **عدی بن حاتم** و **عمرو بن حِمَق** پس از **قرآن** به نیزه کردن معاویه، بر ادامه جنگ تاکید کردند اشعث گفت مردم زندگی را دوست دارند و نه جنگ: قَد أَحَبَّ النّاسُ البَقاءَ و کَرِهوا القِتالَ. [۹]

۳. فقدان نیروهای زبده‌ی تبیینی خصوصا پس از **شهادت عمّار** حالا دیگر پس از سه سال و اندی، مردم خسته از جنگ، دیگر با نهیب‌های مستقیم **رهبرشان** هم به خود تکانی نداده و با او در خطرها **بیعت** نمی‌کنند.

بخش بعدی یادداشت مثل حنظل، تلخ است و درمان!

[۱] فَعَكَفَ النَّاسُ عَلَى الْحُسَيْنِ يَقْدُونَ
الكامل فی التاریخ، ج۳، ص۲۳۵

[۲] ابوطُفیل می‌گوید در ذی قار از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم که فرمود دوازده هزار و یک نفر از کوفه به شما می‌پیوندند: يَأْتِيكُم مِنَ الكوفَةِ اثنا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ وَ رَجُلٌ
تاریخ طبری، ج۴، ص۵۰۵

[۳] فقط جنگ صفین حدود ۵ ماه طول کشید. از ابتدای شوال سال ۳۶ ق که امیرالمؤمنین سپاهیان صدهزار نفری‌ش را از شهر کوفه برای رسیدن به نزدیکی شهر رقّه سوریه در بیابان های عراق و سپس سوریه راه انداخت تا درگیری شدید اصلی که در صفر سال ۳۷ ق به انجام رسید.

[۴] تاریخ طبری، ج۵، ص۵

[۵] و قالوا: يا أميرالمؤمنين! خَلَّفنا ذَرارِيَنا و نِساءَنا بِالكوفَةِ، و جِئنا إلى أطرافِ الشّامِ لِنَتَّخِذَها وَطَنا؟! ائذَن لَنا في القِتالِ
شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج۴، ص۱۳

[۶] فَلَم يَبقَ شَيءٌ مِنَ السِّلاحِ إلّا قاتَلتُ بِهِ، حَتّى تَحاثَينا بِالتُّرابِ، و تَكادَمنا بِالأفواهِ، حَتّى صِرنا قِياما يَنظُرُ بَعضُنا إلى بَعضٍ، ما يَستَطيعُ واحدٌ مِن الفريقَينِ يَنهَضُ إلى صاحِبِهِ و لا يُقاتِلُ
وقعة صفین، ص۳۶۹

[۷] و لا كانتِ الصَّلاةُ إلّا بِالتَّكبيرِ و الإيماءِ نحوَ القِبلَةِ
الفتوح (ابن اعثم)، ج۳، ص۱۸۰

[۸] خط اصلی در جنگ تبلیغاتی معاویه همین یک حرف است: تو علاقه داری بین مردم عراق و شام فتنه بیاندازی و درگیری ایجاد کنی! او تقریبا در تمام نامه‌های سرگشاده اش به امیرالمؤمنین -که برای تاثیرگذاری بر ذهنیت عامه مردم عراق می‌نوشت- همین خط را دنبال کرد
برای مطالعه بیشتر در رابطه با نگاه ثقلین در مورد ضرورت تبیین اینکه رهبران مؤمنین جنگ‌طلب نیستند و همواره دشمنان شروع‌کننده جنگ هستند این یادداشت را مطالعه کنید

[۹] وقعة صفین، ص۴۸۲

٤ یک قصه تلخ اما درمان!

بعد از اتمام جنگ **نهروان**، **رهبر** به دنبال تمام‌کردن کار ناتمام **صفین** است؛ می‌خواهد بلافاصله به سمت منطقه **صفین** راه بیافتند اما مردم، تجهیز بهتر لشکر و اتقان بالاتر کار در جنگ را بهانه می‌کنند تا دوباره به مهلکه‌ی خسته‌کننده و حوصله‌سربرِ **صفین** نروند!او فرمود: حالا که خدا در **نهروان** به شما احسان کرد سریعا به سمت دشمن اصلی‌تان بشتابید! گفتند: "یا **امیرالمؤمنین**! تیرهایمان تمام شده، شمشیرهایمان کُند گشته و سر نیزه‌هایمان درآمده و بیشتر آنها شکسته است. ما را به شهرمان برگردان، تا با بهترین ساز و برگ، آماده شویم. شاید **امیر مؤمنان** به جای **شهدای** ما، نیرو و نفرات دیگری جایگزین کند، که در این صورت بتوانیم با شامی‌ها بهتر بجنگیم." [۱] گروهی دیگر از سرمای هوا و جراحات بدن‌شان نالیدند و از **امیر** خواستند که به کوفه برگردند برای تجدید قوا. [۲] **رهبر** وقتی دید مردم پس از اتمام **نهروان** بهانه‌گیر شدند و با او در وقت خطر **بیعت** نکرده و به سمت **صفین** حرکت نمی‌کنند تا جنگ با دشمن اصلی را از سر بگیرند، از حق خود بر آنان سخن گفت: "اما حق **رهبر** بر شما این است که به بیعتی که قبلا با او کرده‌اید وفا کنید!" [۳] اینجا **امیرالمؤمنین** یک مفهوم مهم برای فهم آیه ۱۸ تا ۲۰ سوره **فتح** یاد می‌دهد: وفای به **بیعت** با **رهبر**. از مردمی سخن می‌گوید که سابقه **بیعت** با **رهبر** را دارند اما ازنفس‌افتاده شده و بُریده‌اند. قبلا در **جمل** و **صفین** و **نهروان** به **رهبر** ضمیمه شده‌اند ولی حالا برای ساختن **صفین**ی دیگر حرکت نمی کنند. امیر سخن چه زیبا برای عدم ضمیمه‌شدن مردم به **رهبر** در وقت جنگ مثال می‌زند: ای همانندِ شترانی که ساربان‌شان را گم کرده‌اند و از هر طرف که جمعشان می‌کنند دوباره پراکنده می‌شوند!" [۴]

[۱] قال: ان الله قد احسن بكم... فتوجهوا من فوركم هذا الى عدوكم
قالوا: يا اميرالمؤمنين، نفدت نبالنا، و كلت سيوفنا، و نصلت اسنه رماحنا، و عاد أكثرها قصدا، فارجع الى مصرنا، فلنستعد باحسن عدتنا، و لعل اميرالمؤمنين يزيد في عدتنا عده من هلك منا، فانه اوفى لنا على عدونا
تاريخ الطبرى، ج۵، ص۸۹

[۲] فأبوا و شكوا البرد و الجراحات فقال: انّ عدوّكم يألمون كما تألمون و يجدون البرد كما تجدون؛ فأعيود و أبوا. فلمّا رأى كراهيتهم رجع الى الكوفة و أقام بها أياما و تفرّق عنه ناس كثير من أصحابه، فمنهم من أقام يرى رأى الخوارج، و منهم من أقام شاكّا في أمره
الغارات، ج۱، ص۲۸و۲۹

[۳] أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ
خطبه ۳۴ نهج البلاغه

[۴] يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ آخَرَ... أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَغَى وَ حَمِيَ الضِّرَابُ قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبُلِهَا
خطبه ۹۷ نهج البلاغه

امیرالمؤمنین در این تعبیر دارد بیان می‌کند که اگر مردم را در لحظات داغ درگیری با دشمن دور **رهبر** جمع نکردید مطلقا امیدی به انسجام اجتماعی آنان نداشته باشید. و چه با ظرافت برای لزوم ملحق‌شدن مردم به **رهبر** تشبیه بکار می‌برد: "شما را اینگونه می‌بینم که وقتی سروصدای جنگ بالا می‌رود از دور **رهبرتان** پراکنده و جدا می‌شوید همانطور که **زن زائو هنگام زایمان از نوزادش جدا می‌شود!**" [۵] **مولا** در این تشبیه می‌خواهد بفرماید که مردم و جامعه **مومن** در وقت جنگ و خطر باید به مثابه پیکر یک زن باردار، **رهبر** خود را درون خود و در محافظت خود قرار دهد؛ نه اینکه **رهبر** را تنها بگذارد و از پیکر جامعه **مؤمنین** بیرون بگذارد؛ مثل زایمان‌کردن زنِ باردار! چنین جامعه‌ای که به خاطر از دست‌دادن تاب‌آوری‌ش در جنگ‌های طولانی به **رهبر** ملحق نمی‌شود هیچگاه نمی‌تواند نصرت **خدا** در حفاظت از **موسای** زمانه‌اش را جلب کند. **موافق و منتقد و مخالفِ علی علیه‌السلام دوست نداشتند او کُشته شود** ولی عدم وفا به **بیعتی** که با او کرده‌اند او را در تیررس دشمنان یهودی این **امت** قرار داد. خبر ترور **موسای** زمان توسط فرعون معاویه بن ابی‌سفیان و به دست ابن ملجم مرادی، همه مردم را در بُهت و ضجّه و گریه فرو برد. [۶] **حالا اما هیچکس باورش نمی‌شود که مملکت، علیِ باعظمت را از دست داده...**

[۵] همان
[۶] محمد حنفیه می‌گوید مردم در غم از دست دادن ایمان از شدت گریه و فریاد، مُشرف به مرگ شده بودند فحملناه الیه و هو مدنف والناس حوله و هم فی أمر عظیم باکین محزونین قد اشرفوا علی الهلاک من شدة البکاء و النحیب. بحارالانوار ج ۴۲، ص ۲۸۸

۵ وقتی نصرت خدا به میدان آمد

دو بار در زمان حکومت **پیامبر**، مردم مثل زنی باردار که نوزادش را به دنیا بیاورد از **رسول خدا** جدا شدند و ضمیمه‌شدن به او **(تحیُّز)** را ترک کردند: **۱.** جنگ **اُحد** و **۲.** جنگ **حُنین**.در جنگ **احد**، مردم **رهبر** را برای به دست آوردن غنیمت **تنها گذاشتند** [۱] اما به **حرمت خون شهدای** کثیری [۲] که جان‌شان را در کنار **پیامبرشان** اهدا کردند و با فداکاری‌شان به او ضمیمه شدند، **حضرت محمد مصطفی** به **شهادت** نرسید بلکه جنگ بدون **پیروزی** یکی از طرفین خاتمه یافت. دشمن نتوانست به او دست‌درازی کرده و به قتل‌ش برساند ولی دندان **رهبر** شکست و خون از محاسن مبارکش جاری شد. [۳] لذا **خدای متعال** فرمود: "[در این جنگ] به خاطر بی‌محلی‌کردن به ندای **رهبر**، سنگرهای قبل از ترور **رهبر**، یکی پس از دیگری توسط دشمن **فتح** شد." [۴] در جنگ **حُنین** اما در همان ابتدای جنگ و با یورش هولناک دشمن، مردم پا به فرار گذاشتند، لذا **رهبر** تا آستانه **شهادت** پیش رفت اما مردم بدون لحظه‌ای تاخیر دوباره **رهبر** را در میان خود گرفتند و خطر دفع شد. **امام باقر علیه‌السلام** فرمود: "دقیقا در همان لحظه‌ای که **مسلمانان** برگشتند و **رهبرشان حضرت رسول الله** را در میان خود گرفتند نصرت **خدا** نازل شد و لشکر هَوازن (که **پیامبر** را تنها گیر آورده بود) شکست خورد." [۵]

تمام...

[۱] قَالُوا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ مَا يُقِيمُنَا هَاهُنَا وَ قَدْ غَنِمَ أَصْحَابُنَا وَ نَبْقَى نَحْنُ بِلاَ غَنِيمَةٍ
تفسیر القمی، ج۱، ص۱۱۲

[۲] امام صادق علیه‌السلام فرمود: ششصد تن در جنگ احد کنار رسول خدا بودند
شَهِدَ أُحُداً فِي سِتِّمِائَةٍ
الکافی، ج۵، ص۴۶
از این تعداد، هفتاد تن در این جنگ شهید شدند.قُتل من الأنصار بأحد سبعون. المغازی (واقدی)، ج۱، ص۳۰۰

[۳] كُسِرَتْ رَبَاعِيَةُ النَّبِيِّ ص يَوْمَ أُحُدٍ، وَ شُجَّ فِي وَجْهِهِ، فَجَعَلَ الدَّمُ يَسِيلُ عَلَى وَجْهِهِ، وَ جَعَلَ يَمْسَحُ الدَّمَ وَ هُوَ يَقُولُ: كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ خَضَبُوا وَجْهَ نَبِيِّهِمْ، وَ هُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ!
السیره النبویه (ابن هشام)، ج۲، ص۸۱

[۴] وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمّاً بِغَمٍّ
وقتی از میدان جنگ فرار می‌کردید و پیامبر از پشت سرتان صدا می‌زد که برگردید، (جز نجات جانتان به فکر هیچ‌کس و هیچ‌چیز نبودید!) اینجا بود که خدا (از لطف خودش) کاری کرد که برای همهٔ سهل‌انگاری هایتان حسابی غمگین و پشیمان شوید.سوره آل عمران، آیه ۱۵۳
امام باقر علیه‌السلام در مورد این آیه فرمود: غم اولی یعنی شکست و قتل (سرداران جبهه حق) و غم دوم یعنی تسلط خالد بن ولید بر آنها.
تفسیر القمی، ج۱، ص۱۲۰

[۵] وقتی مسلمانان بعد از یورش لشکر هَوازن همگی فرار کردند، عباس عموی پیامبر بر سرشان فریاد کشید که ای اصحاب بقره! ای اصحاب شجره! کجا فرار می‌کنید که این رسول خداست که تنها مانده؛ در این لحظه مسلمانان (که به یاد بیعت‌شان با رهبر در زیر درخت، موسوم به بیعت رضوان افتادند) فریاد زدند لبیک! و به میدان برگشتند
فَلَمَّا سَمِعَتِ الْأَنْصَارُ نِدَاءَ الْعَبَّاسِ عَطَفُوا وَ كَسَرُوا جُفُونَ سُيُوفِهِمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ لَبَّيْكَ وَ مَرُّوا بِرَسُولِ اللَّهِ ... نَزَلَ النَّصْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَ انْهَزَمَتْ هَوَازِنُ
تفسیر القمی، ج۱، ص۲۸۸

فرعون ایامی توانند به موسی قتلان برسانند؟

برشی از ارائه حجت الاسلام و المسلمین سعادتمند در دوره رضوان ۱۴۰۴

منارایان